

نگاه

میرجلال‌الدین کزازی در «فرزندا!یران» سرگذشت فردوسی را روایت می‌کند

فردوسی همیشه



فاطماحمدی

روزنامه‌نگار

وقتی به نام فردوسی و شاهنامه می‌رسیم نام چند پژوهشگر به ذهن‌مان متبادر می‌شود: جلال خالقی مطلق، فریدون جنیدی،بدیع‌الزمان فروزانفر، محتجبی مینوی، عباس زریاب خوبی، مه‌ری بهفر، عزیزاله جوینی، شاهرخ مسکوب، مصطفی رحیمی، محمد مختاری، محمد هفتا، و نام‌هایی دیگر. یک نام است که شاید بیشتر شنیده باشیمش: دکتر میرجلال‌الدین کزازی. هم‌او که کلام و کلماتش به فارسی سره است و هم‌راهی و نزدیکی بیشتری را با فردوسی بزرگ و اثر سترگش شاهنامه دارد.

دکتر میر جلال‌الدین کزازی از چهره‌های بنام ادبیات پژوهی در حوزه‌های ترجمه، شرح و تحقیقات ادبی است که وجه غالب او دکترای او با عنوان «نهادشناسی شاهنامه» را «شاهنامه پژوهی» تشکیل می‌دهد. رساله شروع کاری‌اش را دربرمی‌گیرد. بیش از بیست عنوان کتاب درباره شاهنامه و اسطوره‌شناسی نگاشت؛ «مازهای راز» و «از گونه‌های دیگر» جزو نخستین تحقیقات شاهنامه‌شناسی اوست. اما شاید مهم‌ترین اثر او کتاب ده جلدی «نامه باستان» باشد که پنجاه سال روی آن کار کرده است.

همین‌ها و دیگر چیزهای دیگر همواره سبب و دلیلی شده برای شاهنامه‌خوانی قشرهای مختلف جامعه و شناختن بیشتر فردوسی و اثر سترگش. از همین منظر می‌توان گفت کتاب «فرزندا!یران» کزازی سطح دیگری از آثار اوست که هدفش مخاطب عام است. کتابی که طرف چند سال به چاپ هشتم رسیده است.

«فرزند ایران» داستانی بر پایه سرگذشت فردوسی است. «فرزندا!یران» بر سه شالوده بنیاد نهاد شده است: یکی براساس مستندات تاریخی، دیگری براساس شنیده‌ها و باورها دیگران و نگارنده. کزازی بر اساس آنچه خود می‌نویسد «شالوده یا پاور» را از شاهنامه برگرفته است. فردوسی در شاهنامه در دیپاچه و در جاهای دیگر، به اندک از خود و زندگی‌اش می‌گوید. به طور مثال: سخن گفتن از کسانی که او را یاری رسانده‌اند، از همسر یا پسر خویش و مرگ درناگیر ودریغ‌آمیز آهنی.

شالوده دیگر، آن چیزی است که بر پایه افسانه‌ها و مثنوی و کتاب‌هایی است که بعد از مرگ فردوسی نوشته شده‌اند. به طور مثال: تاریخ سیستان. کتابی که در ۴۴۵ هجری خورشیدی نوشته شده و کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی است که سبب یاد نگاشته شد. یا کتاب‌های دیگری مثل تاریخ گزیده حمداله مستوفی و تذکره‌الشعرای دولتنامه سمرقندی. یا همه اینها کزازی آنچه را خود براساس باور و سیر مطالعاتی و تخیلیش روا داشته بر اثر افزوده و درنهایت «سرگذشت فردوسی» را تحت عنوان «فرزندا!یران» برای خواننده فارسی روایت کرده است.
آنطور که خودش نیز در مقدمه کتاب می‌گوید: «بخش‌هایی از فرزند ایران به یکبارگی برآمده از پندار من چو نان نویسنده و آفریننده این داستان است. اگر این بخش‌ها آفریده نمی‌شد، داستان در پیکره خام و آغازین افسانه می‌ماند. من در این گونه پندارینه، تپهگی‌های افسانه و کژی‌های وادی کاستی‌ها و بی‌اندامی‌های آن را از میان بردام؛ چهره‌هایی را به افسانه افزودم‌ام و پارهای از رخداد‌های ناگزیر را، نیز، در گفت‌وگوی‌ها، سخنانی کوتاه یا درازدامان رادر دهن قهرمانان داستان گذاشدم».

در کنار همه این ویژگی‌ها، باید به زبان داستان هم اشاره کرد، که شاید مهم‌ترین ویژگی کتاب است. داستان، حتی در گفت‌گو‌های، زبانی است «نگارین و آراسته و هنرورانه»، باین‌حال کزازی در این مورد هم کوشیده تا زبان داستان به گونه‌ای باشد که روشنی و روانی و رسایی آن را زبان نرساند.

داستان این‌گونه شروع می‌شود: «آن روز، دربار غزنه راجنبو‌جوشی بسیار فرارگفته بود. همگان در تکاپوی و رفت‌و آمد بودند؛ تو گویی جشنی بزرگ می‌بایست برگزار می‌شد یا رخدادی رسته از گذار یکنواخت و همیشگی روز‌ها می‌بایست می‌سیخت. در گوشه‌ای از تالار پهنوار بار که هر بیننده‌ی را، از شکوه و شگرفی زیبایی خود به شگفت می‌آورد و نمود‌هایی گونه‌گون از هنر دلپسند و کم‌مانند ایرانی آن را به شیو‌های دیگرسان آراسته بود، نگاه خیره او را به خود درمی کشید و بیننده فسوس‌زده را خواه‌ناخواه به درنگ و ژرف‌کاوی و باریک‌نگری برمی‌انگیخت، مردی ایستاده بود؛ مردی بالاپلند و شکوهمند که خادم دهگانان خراسانی را دربرداشت و فروغ و خرد و دانایی از چهره و رخسار و مهرافروزش برمی‌تافت، به گونه‌ای که هر کس او را می‌دید، فر و فرور فرزانگی و و فرهنگ ایرانی را، در او آشکارا بازمی‌یافت و به ناگزیر، وی را بزرگ می‌داشت و اگر نمی‌شناختش، از خود می‌پرسید که ایمن‌مرد گرانمایه کیست و پایه و پی‌شیشه‌او چیست؟»

سه‌شنبه

۱۴۰۰ ۰۲ ۲۸

۶شوال ۱۴۴۴/۱۸/۲۰۲۱

سال چهارم

شماره ۱۰۱۳

بازخوانی «داستان زندگی فردوسی؛ بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان»

به‌مناسبت ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت او

هزار سال فردوسی



آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: هزار سال از مرگ فردوسی می‌گذرد و هنوز تصویر روشنی از زندگی او در دست نیست. باین‌حال طی سال‌های متعددی، کتاب‌های داستانی و غیرداستانی از زندگی او نوشته شده که مهم‌ترین‌شان عبارت است از: «سرگذشت فردوسی» (ناصر حریری، نشر آویشن)، «داستان زندگی فردوسی؛ بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان» (ساتم‌الغ زاده، نشر نیلوفر)، «فرزند ایران» (میرجلال‌الدین کزازی، نشر معین)، «زندگی فردوسی» (دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، نشر قطره) و «زندگی تحلیلی فردوسی» (علیرضا شاپورشه‌بازی، نشر همس). آنچه می‌خوانید نگاهی است به کتاب «داستان زندگی فردوسی؛ بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان» نوشته ساتم‌الغ زاده نویسنده تاجیک، به‌مناسبت ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت او در تقویم ایران.



زهرآخوردی

منتقدادی

خوانش سرگذشت‌نامه‌ها، به‌خصوص شخصیت‌های کلاسیک ادبی، در کنار جذابیت در روایت روزمره شخصیت، سیر و تطور تاریخی آن دوران را نیز بازگویی می‌کند. علاوه بر اینها، جایگاه و نحله ادبی آن دوران را که بخشی مهمی از ادبیات نیز هست، شامل می‌شود. اما در خوانش مثنوی کلاسیک، آنچه به نظر می‌آید، عدم دسترسی ما به آن دوران است آن هم به‌واسطه نبود ذکری تاریخی، یا مفقودشدن آن ذکر. روایت زندگانی حکیم فردوسی نیز اینچنین است. ماز دوران زندگی حکیم فردوسی آگاهی کمی داریم. حال آنکه از منابع موجود و ترجمه متوجه می‌شویم شعر و ادبیات، میان اهل ادب و فضای اجتماعی جامعه، جاری بوده است؛ اما با توجه به آنچه ذکر شد، روایت متوقع در دسترس ما از دوران زندگی حکیم فردوسی بسیار محدود و کم است؛ پس سرگذشت او را، بیشتر از جانب نقل‌قول‌های آمده از روند نگارش شاهنامه، متوجه می‌شویم.
درهر حال، خواندن از زندگی شخصیتی چون حکیم فردوسی، آن‌هم در دوره‌ای که مستندبودن روایت تاریخی‌اش، در‌هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛احتمال دارد توهم را چاشنی تبیین ماز آن دوران کند. دورانی که شعر جایگاه خودش را یافته و در نزد حاکمان بنا به مدح و ستایش دولت و جایگاهشان صورت گرفته و در نزد عامه مردم نیز، شعر به دلیل موزون‌بودنش مورد توجه قرار گرفته است. از این نظر، شعر آن زمان در زبان فارسی جایگاه برتری نسبت به نثر داشته، گویی فردوسی نیز به موزون‌بودن شعر و خوش‌نشتن آن در ذهن توجه داشته و بر همین اساس شاهنامه را به نظم می‌نویسد. اما همان‌طور که می‌دانیم قبل‌تر از او، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی (شاهنامه ابومنصوری) و ابومنصور محمدبن احمد توسی (دقیقی)، قبول کرده بودند تا شاهنامه را به نثر و نظم، به رشته تحریر در آورند اما اجلی مرگ، مجال چندانی برای دقتیی

نگذاشت و روایت او ناگفته ماند؛ «برفت او و این نامه ناگفته ماند/ چنان بخت بیدار او خفته ماند»

حکیم فردوسی این مهم را پذیرفت و ادامه داد. پس همچنان که ذکر شد، با توجه به جایگاه شعر و دولت حاکم، شاعر حکومتی، از جایگاهی بلند و نفوذی زیاد برخوردار بوده، اما شاعر حکیم ما، از این جریان مستثنی است. از آنجا که فردوسی سعی در حفظ زبان و تاریخ دیرینه پادشاهان گذشته پارسی داشته و خواستار انتقال هویت ما به دیگر نسل‌ها بوده، سی سال از عمر دین، حکمت و حکومت را پایه و اساس روایت‌های منظوم خود را صرف نوشتن داستان‌هایی به‌هم‌پیوسته از پیشدادیان تا واپسینشان در دوره ساسانیان می‌کند و بن‌مایه جان، خرد، دین، حکمت و حکومت را از سر گذرانده است و قرار می‌دهد تا با اندرز گرفتن از آن با راه و روشی رمزگشوده، که کلید آن خرد است از دروغ و افسانه به در آییم و روش روشن زمانه را بیابیم و ببیماییم؛ «تو این را دروغ و فسانه مدان!به یکسان روشن زمانه مدان!/از او هر چه اندر خود با خردا دگر بره رمز معنی برد»

در این راه سخت و دشوار، فردوسی شاعر همواره با مصائبی همراه بوده است؛ دید و نگرش‌های متفاوت نسبت به اثر عظیم شاهنامه همواره کار شاعر را به حاشیه می‌رانده و دیدگاه‌های کورکورانه مذهبی، که به روایات شاهنامه نسبت می‌داده‌اند، علیه شاعر به کار می‌رفته و اسباب زحمات او را دوچندان می‌کرده است. درست است که شاعر محصول زمانه‌ای است که در آن زیست می‌کند، اما گاهی شاعر تنها محصول زمان است نه زمانه. برای شاعر حکیم کلاسیک فارسی، اوضاع از همین قرار است. او برای انجام این مهم، رنج‌های زیادی متحمل می‌شود و تنها زمانی برای اثرش ارزش قابل می‌شوند، که دیگر در این دنیای فانی حضور نداشته. تمامی روایت و آنچه که از سرگذشت تراژیک شاعر حکیم کلاسیکمان می‌خوانیم؛ در کتاب «داستان زندگی فردوسی بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان» نوشته ساتم‌الغ زاده نویسنده تاجیک، به رشته تحریر درآمده است.

ساتم‌الغ زاده نویسنده و پژوهشگر تاجیک، در کارنامه کاری خود علاقه زیادی به ضبط و ثبت از وقایع دوران حکیم فردوسی نشان داده و سعی داشته زندگی او را در قالب روایتی



داستان گون بنویسد. با نگاهی اجمالی، نویسنده و گزارشگر این روایت، سعی کرده خود را به زبان کلاسیک و کهن آن دوران نزدیک کند و با توصیفی شاعرانه تصویری زنده از زندگی حکیم و شاعری رنج‌کشیده به مخاطب فارسی زبان بدهد. در شروع روایت می‌خوانیم، «در جلوت دقت‌رسانی در باغ، سخن آفریده می‌شود. نثر خشک و بی‌رنگ داستان‌ها را در بهران با شاخ‌وبرگ بدل می‌گرد. داستان‌ها همچون درختی که زمستان را از سر گذرانده است و اندام برهنه‌اش را در بهران با شاخ‌وبرگ سبز می‌پوشاند و گل می‌افشاند، به زیور شعر آراسته می‌شوند. داستان‌ها از ژرفای تیره روزگاران سربرمی‌آورند؛ از یاد به یاد و از فرزندان به فرزندان می‌گذرند تا به روزگار شاعر می‌رسند و او دانه‌های مروراید و گوهر سخن را به رشته می‌کشد.»
تصویری شاعرانه با توصیفاتى که گویی تابلوی نقاشی از کلیت زندگی فردوسی را در یک پاراگراف خلاصه می‌کند. توصیفات شاعرانه به تمامی در کل روایت به چشم می‌آید. از آنجا که دسترسی تاریخی ما به دوران زندگی شاعر دال بر تاریخی بودن و مستندبودن روایت این شاهنامه داستان گون ساتم‌الغ زاده با این بحث مواجحه می‌شویم که آگاهی تاریخی مؤلف از کجا سرچشمه گرفته است؟ براساس گزارش از حوادث زندگی شاعر، که به تکرار نیز نقل‌قول‌هایی از آن شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، از حق نگذریم گزارشی دقیق و روایی داده است. این راهم می‌دانیم که مساله نحوه تاریخ اینجا بر روایت بسیار اثر گذار است. مساله دین، به‌ویژه در این اثر به‌تمامی بر دیگر جنبه‌ها تسلط دارد. به‌طوری که جنبه‌های

آرمان ملی

ادبیات ۱۱

ایدئولوژیک داستان بر دیگر جنبه‌های آن می‌چربد. در دورانی که فرقه‌گرایی و اختلاف میان اهل سنت و شیعه موجود است و عقیده به تمامی، همه زندگی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد؛ نوشتن شاهنامه و حماسی بودن آن، نشانی بر الحاد و کافربودن شاعر دارد؛ چراکه اقتضای اعتقاد به قرامطه، چنین بوده است. به‌طور کلی بخشی از نقدهای وارد بر حکیم فردوسی و رنجی که از دوران و زمانه خود می‌کشد، از همین مساله سرچشمه می‌گیرد. بنابراین نیمی از چالش‌هایی که حکیم فردوسی در زندگی با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کند، مساله دین و چالش برای اثبات آن به کسانی است که او را فردی می‌دانند که از دین برگشته و با داستان‌هایش مردم را به انحراف کشانده. شاید این‌طور به نظر برسد که حکیم فردوسی از شاعران حکومتی و منتقد سلطان محمود بوده است؛ درحالی‌که او نه‌تنها مورد توجه نبوده بلکه از سر آزار و اذیت وارد شده از جانب او، در گیرودار قرار به‌سر می‌برد است. حکیم فردوسی هجویهای برای سلطان محمود نوشته است که از معروف‌ترین هجویه‌ها و روایات آن دوران است: «ایا شاه محمود کشور گشای/ ز کس گر نترسی بترس از خدای/ندیدی تو این خاطر تیز من/ اینندیشیدی از تیغ خون‌ریز من/ که بددین و بدکیش خوانی مرا/ منم شیر نر میش خوانی مرا/ جهان از سخن کرده‌ام چون بهشت/ از این بیش تخم سخن کس نکشت! بسی رنج بردم در این سال، سی/ ادری زنده کردم بدین پارسی»

نویسنده در «داستان زندگی فردوسی؛ بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان»، سعی کرده دوران زندگی شاعر را پیش چشم آورده و آن را به زبانی امروزی روایت کند. در اینجا مساله زبان به نحو چالش‌برانگیزی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اثر، بازنویسی مجدد شده تا مخاطب روایت‌های زبان راحت‌تر با روایت انس بگیرد و به سبب کاربرد بعضی اصطلاحات خاص، در زبان تاجیکی سعی شده فارسی‌شده همان، جایگزین شود. محمدرضا مرعشی‌پور، زحمت‌بازنویسی این اثر را کشیده و سعی کرده تا جای ممکن آن را به فارسی سره بازگرداند. از همین رو ما با زبان نگارشی مرعشی‌پور مواجهیم تا الگ‌زاده، در هر صورت، خواندن چنین اثری از آنجا که شکلی رمان‌گونه دارد بر جذابیت روایت افزوده است. به‌طور مثال، از جایی که سعی دارد نشان دهد حکیم فردوسی قصد آن داشته تا تاریخ کهن پارسی را حفظ کند، گریزهای زیادی به دوران پادشاهی ساسانی و وقایع و اتفاقات آن دوران می‌زند؛ از طرفی دیگر، نگاه به جنبه‌های حاشیه‌ای و روزمره شاعر.

با وجود اینکه زبان فارسی، زبان مادری‌مان است، در خواندن شاهنامه تبتلی و سستی می‌کنیم و تنها با شنیدن اینکه هدف فردوسی حفظ و نگاهداری زبان فارسی دری و برجسته‌کردن ویژگی‌ها و ابعاد آن نسبت به زبان عربی است، خودمان را سرگرم کرده‌ایم؛ غافل از اینکه شاعر حکیم ما، در کنار اینها، سی سال برای هویت، رنج و سختی کشیده است. در آخر، آنچه راوی (ساتم‌الغ زاده) از هدف حکیم فردوسی برای علت نگاشتن شاهنامه می‌آورد، از این قرار است: «آدمی باید نیکان خوش را بشناسد تا بداند خود او کیست و به جهان برای چه آمد آگاه است. باید بدانند نیکی چیست و بدی چگونه است. باید رادمنشی را بیاموزد و نیک‌اندیشی و نیک‌خواهی را. از این‌رو، بنده باستان نامه نوشتن را، اگر چه چیزی جز بیچارگی و بی‌نوابی به‌بهار نمی‌آرد، این مدحه‌سرایی بر ترش دانستم. به‌هرروی، این کار را بهتر از آن دیدم که از گوهر سخن فقط برای مدح و ثنا بهره برگیرم…»

باوجوداینکه

زبان فارسی، زبان

مادری‌مان است، در

خواندن شاهنامه

سسستی می‌کنیم و

تنها با شنیدن اینکه

هدف فردوسی حفظ

زبان فارسی است،

خودمان را سرگرم

کرده‌ایم؛ غافل از اینکه

شاعر حکیم ما، در

کنار اینها، سی‌سال

برای «هویت» و رنج و

سختی کشیده

اشاره کرده است. او همچنین در داستان جنگ‌های کیخسرو با افراسیاب از محمود می‌گوید و او را مدح می‌کند. در پایان داستان اسکندر، و ابتدای اشکانیان، باز محمود را «شهنشاه ایران و زابلستان از قتیوح تا مرز کابلستان» می‌خواند.

پس از این سخنان این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که آن «سال بیست» قطعی نیست و شانزده‌هفده سال پس از ختم نخستین تحریر بر تمام شاهنامه در ۲۸۴. که می‌شود سال ۴۰۰ هجری یا یکی‌دو سال بعد از آن، شاهنامه‌اش را تقریباً ده سال پس از به سلطنت رسیدن محمود، تقدیم او کرده. مینوی شواهدی از ابیات شاهنامه می‌آورد مبنی بر جنگ‌ها و کشورگشایی‌های محمود در سال‌هایی که فردوسی مشغول تحریر دوم شاهنامه از سال‌های ۲۸۴ تا ۴۰۰ هجری بوده است.

مینوی دلایل قبول نیفتادن شاهنامه نزد محمود غزنوی را برمی‌شمرد، مانند شیعی بودن فردوسی و ذکر نام وزیر پیشین، فضل‌بن‌احمد در شاهنامه. انکار رویت خدا از جانب فردوسی، درحالی‌که اهل سنت به آن معتقد بودند و به همین دلیل محمود فردوسی را قرطمی و معتزلی خواند. فردوسی نیز گان و شاهان ایرانی را در شاهنامه ستایش کرده بود و سلطان محمود نیز بنده‌آدم‌ای بود و «داندست نام بزرگان شنید».

فردوسی نیز پس از رد شاهنامه‌اش از جانب محمود غزنوی، نومید و تنگدست در کنجی تغییرات و اصلاحاتی را درون کتابش راه می‌داد و گاه ایباتی را که در مدح محمود نوشته بود می‌خواند و گله و شکایت می‌کرد که شاه بر نامه او نگاه نکرد و حسودان از او بد گفتند. بعضی می‌گویند ایباتی در هجو محمود غزنوی ساخته. ابن‌اسفندیار از قول نظامی عروضی می‌گوید که فقط دویبت از آن بیت‌ها ماند. متن چهارمقاله نظامی عروضی نیز می‌گوید شش بیت‌مانده که نمی‌توان آنها را معتبر دانست.

مرحوم مینوی قدیمی‌تر این اشاراتی را که در کتب فارسی به فردوسی و شاهنامه او شده و به دست ما رسیده متعلق می‌داند به سی یا سی‌وپنج تا هفتاد سال پس از فوت فردوسی.

اول، در تاریخ سیستان که حدود سال ۴۴۵ هجری تالیف شده. دوم، قول همشهری او یعنی افسدی توسی که گرشاسب‌نامه را سال ۴۵۸ هجری به تقلید از شاهنامه سروده. او می‌گوید: «که فردوسی طوسی پاک‌مغز/ بداد‌دست داد سخن‌های نغز/ به شهنامه گیتی بیاراسته است/ بدان نامه نام‌تک خواسته است»

سوم، تعرضی که سراینده داستان یوسف و زلیخا طغانشاهی به داستان‌های او کرده. چهارم، امیر معزی در ضمن سبده‌های مدحی محمود رادرج و همچنین به بعضی از وقایع مهم سلطنت محمود

درپچه

از نظم شاهنامه تا پس از فردوسی در کتاب‌هایشان داستان‌ها و اشخاص شاهنامه را ذکر کرده‌اند، همچون دقیقی و فرخی و عنصری و ازرقی و ناصر خسرو و نظام‌الملک توسی. بعضی از آن‌ها یقیناً شاهنامه فردوسی را ندیده بوده‌اند؛ اما درباره بعضی از آنها مسلم نیست که آیا از راه شاهنامه با آن داستان‌ها آشنا شده‌اند یا از طرقی دیگر.

مینوی سپس نتیجه می‌گیرد که تقلید از شاهنامه، چهل‌پنجاه سال بعد از وفات فردوسی آغاز شده و شاعران و نویسندگان خیلی زود شیفته کتاب او شده‌اند؛ اما باز هم چیزی از او و زندگی‌اش ننوشته‌اند و چون اخبار معتبری از او نیافته‌اند، افسانه‌ها و قصه‌ها از او ساخته‌اند که هیچ استنادی ندارند.

مینوی داستانی نقل می‌کند از چهارمقاله نظامی که بسیار حزن‌آور است، اما افسانه‌ای بیش نیست. همچنین عطار و زکریای قزوینی و ابن‌اسفندیار و مقدمه شاهنامه یاسنفری و مجالس‌المومنین و کتب دیگر نیز چیزهایی در باب فردوسی و زندگی او نوشته‌اند. همچنین اشاراتی به زندگی فردوسی در خود شاهنامه هست؛ اما نمی‌توان به آنها استناد کرد. اول اینکه آنچه در تحریر اول و دوم شاهنامه آمده با هم مخلوط شده و معلوم نیست کدام نکات را در ۲۸۴ هجری و کدام را در ۴۰۰ هجری به کتاب افزوده. دوم اینکه تحریرها در هم وارد شده‌اند و هیچ نسخه‌ای نیست که مندرجات نسخه دیگر را نداشته باشد. سوم، قطعاً نسخه‌هایی که از شاهنامه موجود است، در گذر زمان دستخوش تغییر و تبدیل و تحریف شده‌اند.

مینوی آرزومی‌کند که ای کاش روزی محققان بتوانند نسخه‌ای از شاهنامه را جمع‌آوری کنند و ضمن عکس‌برداری از نسخ دیگر، چند سالی وقت صرف کنند و اهتمام بورزند

تا نسخه‌ای معتبر از شاهنامه دست دهند. مینوی در پایان می‌نویسد: «بیباید ما که خود را از نژادشاهان و بزرگان مذکور در شاهنامه می‌پنداریم کاری کنیم که شایسته فرزندان خلف باشد؛ نسخه خوبی از شاهنامه فراهم آوریم و چاپ کنیم و به انواع و اقسام صورت‌ها به قیمت ارزان در دسترس عموم قرار دهیم، بالاتر از همه اینکه شاهنامه را بخوانیم.»

